



نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواری نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

خیزش دی ۱۴۰۴ در محاصره‌ی دشمنان داخلی و خارجی: گزارشی از اعتراض‌های اخیر مردمی در ایران

کلکتیو روژا*



دی ۱۴۰۴

۱

ایران از ۲۸ دسامبر ۲۰۲۵ بار دیگر در تب و تاب اعتراضات گسترده مردمی می‌سوزد. فریادهای مرگ بر دیکتاتور و خامنه‌ای دست‌کم در ۲۲۲ نقطه در ۷۸ شهر از ۲۶ استان نه فقط علیه فقر، گرانی، تورم و سلب مالکیت، بلکه علیه کلیت نظام سیاسی‌ای که تا مغز استخوان پوسیده است، در خیابان‌ها طنین انداخته است. زندگی برای اکثریت و به‌ویژه برای طبقه‌ی کارگر، زنان، کوئیرها و اقلیت‌های اتنیکی غیرقابل زیست شده است. شوک معیشتی ناشی از سقوط آزاد ارزش ریال به‌ویژه پس از جنگ دوازده روزه، در کنار اختلال در ارائه‌ی خدمات پایه‌ای اجتماعی هم‌چون قطعی مکرر برق، بحران عمیق محیط‌زیستی (آلودگی هوا، خشک‌سالی، جنگل‌زدایی و مدیریت نادرست منابع آبی) و هم‌چنین اعدام‌های گسترده (دست‌کم ۲،۰۶۳ نفر در سال ۲۰۲۵) به وخامت شرایط دامن زده و نوعی احساس «مرگ-زیستی» در جامعه فراگیر شده است. بحران بازتولید اجتماعی نقطه ثقل اعتراض‌های کنونی است، و افق‌نهایی آن بازپس گرفتن زندگی.

این خیزش پنجمین موج از زنجیره‌ی اعتراض‌هایی است که از دی ۱۳۹۶ آغاز شد و در آبان ۱۳۹۸ و سپس در خیزش «ژن، ژیان، نازادی» در ۱۴۰۱ به اوج رسید. اگر دی ۹۶ به‌عنوان «خیزش نان» شناخته شد و آبان ۹۸ نماد انفجار خشم عمومی در برابر گرانی بنزین و بی‌عدالتی بود، شورش ۱۴۰۰ با عنوان «قیام تشنگان» شناخته شد. خیزش انقلابی ژینا در ۱۴۰۱ با مبارزات آزادی‌بخش زنان و ضداستعماری ملت‌های تحت ستم مانند کردها و بلوچ‌ها چشم‌اندازهای تازه‌ای را گشود؛ خیزش دی ۱۴۰۴ صحنه‌ی بازگشت بحران بازتولید اجتماعی است، اما این بار در بستری رادیکال‌تر و پس‌اجنگی. اعتراضاتی که از مطالبات معیشتی آغاز می‌شوند، اما با شتابی چشم‌گیر، ساختار قدرت و الیگارشی فاسد حاکم را هدف می‌گیرند.

۲

اعتراضات جاری در ایران از هر سو در محاصره‌ی تهدیدهای بیرونی و درونی قرار گرفته است. تنها یک روز پیش از یورش امپریالیستی آمریکا به ونزوئلا، دونالد ترامپ، در پوشش «حمایت از مردم معترض»، هشدار داد: «اگر ایران به کشتار معترضان ادامه دهد، ایالات متحد برای نجات آن‌ها وارد عمل خواهد شد.» این همان واژگان آشنای امپریالیسم است که همیشه مداخله‌های نظامی خود را با نام «نجات» توجیه کرده است، چه در عراق، چه در لیبی. آمریکا امروز هم‌چنان همان مسیر را ادامه می‌دهد: فقط در سال ۲۰۲۵، هفت کشور هدف حمله‌ی نظامی مستقیم این کشور قرار گرفته‌اند.

اسرائیل نسل کش، که پیشتر با نام «زن زندگی آزادی» یورش ۱۲ روزه خود را ترتیب داده بود، این بار به زبان فارسی در شبکه‌های اجتماعی می‌نویسد: «ما همراه شما معترضین هستیم.» سلطنت‌طلب‌ها به عنوان بازوی محلی صهیونیسم، که با حمایت از اسرائیل در طول جنگ اخیر رنگ و ننگ بدنامی را به جان خریدند، حالا دارند با بازنمایی گزینشی و دست‌کاری واقعیت خود را به عنوان تنها بدیل به اربابان غربی‌شان معرفی کنند. آن‌ها یک کارزار سایبری مصادره‌ی اعتراض‌ها و جعل، تحریف و تغییر صدای شعارهای خیابانی به راه انداخته‌اند؛ امری که خود نشانه‌ی دغل‌کاری، انحصارطلبی، قدرت رسانه‌ای و البته احساس ضعف این جریان در داشتن قدرت مادی در داخل کشور است. این گروه، با شعار *Make Iran Great Again* به استقبال عملیات امپریالیستی ترامپ در ونزوئلا رفته و منتظر آدم‌ربایی سران جمهوری اسلامی توسط نینجاهای ناجی امریکایی و اسرائیلی‌اند.

و البته کمپیست‌های چپ‌نما یا همان به اصطلاح «ضدامپریالیست»‌هایی که دیکتاتوری جمهوری اسلامی را با تخیل نقابی ضدامپریالیستی بر چهره‌ی آن سفیدشویی می‌کنند. آن‌ها مشروعیت اعتراض‌های جاری علیه جمهوری اسلامی را زیر سوال می‌برند با این ادعا که «خیزش در شرایط کنونی چیزی نیست جز بازی در زمین امپریالیسم» چرا که این اعتراض‌ها را صرفاً در پرتو منازعه‌های منطقه‌ای و پروژه‌های آمریکایی-اسرائیلی می‌بینند. آن‌ها عملاً سوژگی مردم ایران را انکار می‌کنند و به جمهوری اسلامی در کشتار و سرکوب مردمانش مصونیت گفتمانی و سیاسی می‌دهند. «خشمگین از امپریالیسم» اما «ترسان از انقلاب»، ... موضع آن‌ها شکلی از ارتجاع ضدارتجاعی است. آن‌ها حتی به ما می‌گویند در فضای بین‌المللی به زبانی جز فارسی درباره‌ی اعتراض‌های اخیر ایران، کشتارها و سرکوب‌ها ننویسید، مبدا «بهانه‌ای» به دست امپریالیست‌ها بدهید، گویی بیرون از زبان فارسی هیچ مردمی در منطقه و جهان برای هم‌سرنوشتی، اشتراک تجربه، ارتباط و پیوند در مبارزه وجود ندارد. برای آن‌ها سوژه‌ای جز دولت‌های غربی و نزاع ژئوپولیتیک وجود ندارد.

در تقابل با این دشمنان، ما از برحق بودن این اعتراض‌ها می‌نویسیم، از درهم‌تنیدگی ستم‌ها و از هم‌سرنوشتی مبارزات.

هم تهدید امپریالیستی علیه مردم در ایران و خطر مداخله‌ی خارجی واقعی است، هم ارتجاع سلطنت‌طلبی در حال گسترش در میان اپوزیسیون راست افراطی ایرانی. هم نارضایتی مردم از بیش از چهار دهه سرکوب، استثمار و استعمار داخلی حکومت ایران علیه مردمانش واقعی است، و هم خروش مردمی که از اعماق جهنم

اجتماعی، برای زندگی و بقا، جان‌شان را کف دست گرفته و علیه نیروهای سرکوب مبارزه می‌کنند. ما چاره‌ای نداریم جز این که با تناقض‌های موجود مواجه شویم. ما حق نداریم به بهانه‌ی تهدید خارجی، خشونت را که بر میلیون‌ها نفر در ایران می‌رود و حق اعتراض علیه آن را انکار کنیم.

آن‌هایی که برای اعتراض به خیابان می‌آیند، از تحلیل‌های انتزاعی، ساده‌گرایانه و قیم‌مابانه خسته‌اند. آن‌ها در دل تناقض‌ها می‌جنگند: هم تحریم را تجربه می‌کنند، هم غارت الیگارش‌ی داخلی را. هم از جنگ می‌ترسند، هم از دیکتاتوری داخلی. اما در ترس درجا نمی‌زنند؛ آن‌ها می‌خواهند سوژه‌ی فعال در تعیین سرنوشت خود باشند و هدف‌شان دست کم از دی ۱۳۹۶ دیگر اصلاحات نیست، بلکه سقوط کلیت رژیم است.

۳

اعتراضاتی که جرقه‌ی آن با سقوط آزاد ریال، ابتدا از سوی کاسبان خرد و کلان پایتخت — به‌ویژه در مراکز خرید موبایل و کامپیوتر — شعله‌ور شد، به‌سرعت طیفی گسترده و ناهم‌گون را دربر گرفت و شماری از خرده‌فروشان، کارگران مزدبگیر، دست‌فروشان، باربران و کارگران خدماتی را نیز به میدان کشاند. در ادامه، این خیزش به‌سرعت از خیابان‌های تهران به چند دانشگاه راه یافت و ناگهان به شهرهایی عمدتاً کوچک تسری پیدا کرد؛ شهرهایی که در روزهای اخیر به کانون اصلی درگیری‌ها بدل شده‌اند.

شعارها از همان آغاز، کلیت نظام را نشانه گرفتند. پیشروی خیزش اکنون بیش از هر چیز در گرو اراده‌ی طبقات فرودست، جوانان، بی‌کاران، جمعیت‌های اضافی، کارگران بی‌ثبات و دانشجویان است.

برخی به‌طور ساده‌انگارانه اعتراض‌های اخیر را، به‌سبب آغاز آن در بازار، که غالباً متحد حکومت و نماد سرمایه‌داری تجاری تلقی می‌شود، نادیده گرفتند و با برچسب‌هایی چون «خرده‌بورژوازی» یا «حکومتی» آن را بی‌اعتبار شمردند. این بدبینی یادآور واکنش‌های اولیه به جنبش «جلیقه‌زرها» در فرانسه (۲۰۱۸) است؛ جایی که خاستگاه اعتراض‌های خارج از طبقه‌ی کارگر سنتی و شبکه‌های شناخته‌شده‌ی چپ، و حضور عناصر راست‌گرا یا شعارهای نامنسجم، به این نتیجه‌گیری شتاب‌زده انجامید که این خیزش لزوماً به مسیری ارتجاعی می‌لغزد. حال آن‌که نقطه‌ی آغاز یک خیزش، سرنوشت و ماهیت آن را تعیین نمی‌کند. جرقه‌ی آغازین غالباً تصادفی است، و هر چیزی می‌تواند شعله‌های زیر خاکستر را از نو فعال سازد. از سوی دیگر، هر خیزشی می‌تواند در تداومش مسیری پیدا کند که به وضوح از خاستگاهش دور شده باشد. در تجربه‌ی

دی ماه ۹۶ خیزشی که با نیروهای محافظه کار درون نظام آغاز شد، به سرعت به مخالفتی فراگیر با کلیت نظام بدل شد. در اعتراضات اخیر نیز جرقه‌ی بازار خیلی زود به محله‌های تهیدستان شهری در تهران و استان‌های مختلف سرایت کرد؛ از جمله با پیوستن کارگران میدان میوه و تره‌بار تهران به اعتصاب‌ها در روز پنجم.

اگر قلب تپنده‌ی «ژن، ژیان، نژادی» در ۱۴۰۱ از حاشیه‌هایی چون کردستان و بلوچستان می‌تپید، امروز شهرهای کوچک‌تر غرب و جنوب غرب کشور یکی از کانون‌های اصلی التهاب بوده است: در همدان، لرستان و کهگیلویه و بویراحمد، کرمانشاه و ایلام. کمر ساکنان لر، بختیاری و لک این مناطق زیر بار هم‌زمان بحران‌های چندگانه‌ی جمهوری اسلامی به شکلی مضاعفی خم شده و علاوه بر فشار تحریم‌ها، سایه‌ی فراگیر جنگ، سرکوب و استثمار عمومی، ستم ملی، زیست بومشان به‌ویژه در زاگرس در معرض ویرانی محیط‌زیستی است. این همان جغرافیایی است که در آن مجاهد کورکور (معارض لر) یک روز پیش از حمله اسرائیل توسط جمهوری اسلامی اعدام شد و کیان پیرفلک، کودک ساله به ضرب گلوله جنگی نیروهای امنیتی در ۱۴۰۱ کشته شد.

با این همه، و برخلاف جنبش ژینا که از بدو امر به شکلی آگاهانه روی گسل‌های جنسی/جنسیتی و اتنیکی گسترش یافت، در اعتراض‌های اخیر شکاف طبقاتی برجسته‌تر بوده و تا این مرحله الگوی گسترش آن بیش‌تر منطقی توده‌ای داشته است.

تا لحظه‌ی تحریر این سطور (چهارم ژانویه‌ی ۲۰۲۵) دست‌کم ۱۷ نفر توسط نیروهای سرکوب جمهوری اسلامی با سلاح جنگی و تفنگ ساچمه‌ای کشته شده‌اند که غالباً از اقلیت اتنیکی لر (به معنای گسترده، به ویژه در لرستان و چهارمحال و بختیاری) و کُرد (به ویژه در ایلام و کرمانشاه) بوده‌اند. صدها نفر بازداشت (دست‌کم ۵۸۰ نفر و ۷۰ نفر زیر سن قانونی) و ده‌ها نفر تاکنون زخمی شده‌اند. هر چه پیشروی اعتراض‌ها بیش‌تر می‌شود، خشونت پلیسی نیز شدت می‌یابد: در هفتمین روز اعتراض‌ها، در ایلام نیروهای امنیتی برای دستگیری زخمی‌ها به بیمارستان یورش بردند و در بیرجند به خوابگاه دانشجویی دختران حمله کردند. آمار کشته‌شدگان نیز با تعمیق اعتراض‌ها در حال افزایش است و قطعاً آمار واقعی از آمار اعلام شده بیش‌تر است.

توزیع این خشونت البته ناموزون است: شدت سرکوب در شهرهای کوچک‌تر، به‌ویژه در جغرافیاهای اقلیت‌شده، به حاشیه‌رانده و پیرامونی شدیدتر است. کشتار خونین در ملکشاهی در ایلام یا جعفرآباد کرمانشاه، گواه این تفاوت ساختاری در ستم و سرکوب است. در روز چهارم، دولت در اقدامی هماهنگ، تعطیلی سراسری

را در ۲۳ استان اعلام کرد، به بهانه‌ی «سرما» یا «کمبود انرژی». این تصمیم، در واقع تلاشی برای شکستن حلقه‌های سرایت اعتراضات میان بازار- دانشگاه- خیابان بود. هم‌زمان، کلاس‌های دانشگاهی به‌طور فزاینده‌ای آنلاین شدند تا پیوندهای افقی میان فضاهاى مقاومت قطع شود.

۴

حاکمیت ایران، برای جبران اقتدار فروریخته بر اثر جنگ ۱۲ روزه بیش از پیش به خشونت متوسل شده است. حملات سنگین اسرائیل به مراکز نظامی ایران در خرداد ۱۴۰۴، فضای سیاسی و اجتماعی را بیش از پیش امنیتی و نظامی‌سازی کرده، به‌ویژه با به‌راه انداختن کارزاری نژادپرستانه علیه مهاجران افغانستانی و شهروندان ایرانی افغانستانی‌تبار. حکومت در حالی به شکلی فزاینده بر «امنیت ملی» تأکید می‌کند که خود به حلقه‌ی اصلی تشدید ناامنی جانی (با افزایش بی‌سابقه‌ی نرخ اعدام‌ها)، تشدید وضعیت وخیم زندان‌ها، ناامنی اقتصادی (با کوچک کردن بی‌سابقه سفره مردم) بدل شده است.

از ۲۴ ژوئن ۲۰۲۵، که جنگ دوازده‌روزه به پایان رسید، تا شبی که جرقه‌ی اعتراضات در بازار موبایل و کامپیوتر تهران زده شد، ریال حدود ۴۰ درصد از ارزش خود را از دست داد. این سقوط، نه نوسان «طبیعی» بازار، بلکه نتیجه‌ی هم‌زمان تحریم‌ها و انتقال آگاهانه‌ی بحران از بالا به پایین از طریق دست‌کاری ارزش پول ملی توسط جمهوری اسلامی است. جنگ ۱۲ روزه با تشدید تحریم‌های آمریکا، اتحادیه‌ی اروپا و فعال شدن اسنپ‌بک شورای امنیت، فشار بر فروش نفت، بانک و بخش مالی را افزایش و درآمدهای ارزی و بودجه‌ی کشور را به‌شدت کاهش داد؛ هزینه‌ای که مستقیماً از زندگی فرودستان و طبقات متوسط پرداخت می‌شود.

تحریم‌ها بی‌قیدوشرط محکوم‌اند، اما در ایران امروز به تمرکز هرچه بیش‌تر ارز در دست یک الیگارشی نظامی- امنیتی انجامیده‌اند؛ الیگارشی‌ای که سودش در تداوم تحریم و دلالی غیرشفاف نفتی است. ارز صادراتی عملاً به گروگان گرفته می‌شود و تنها در بزنگاه‌های خاص، با نرخ‌های دست‌کاری‌شده، به اقتصاد رسمی بازمی‌گردد. حتی در دوره‌هایی که فروش نفت افزایش یافته، درآمد حاصل از آن عمدتاً در اختیار نهادهای شبه‌دولتی و «دولت موازی» (به‌ویژه سپاه پاسداران) قرار گرفته و به زندگی روزمره مردم وارد نشده است.

در این میان، دولت برای جبران کسری بودجه‌ی ناشی از کاهش درآمد و عدم بازگشت ارزها، به حذف یارانه‌ها و سیاست‌های ریاضتی روی آورده است. سقوط ناگهانی ریال در این چارچوب، ابزاری است برای تسهیل بازگشت ارز گروگان گرفته‌شده و افزایش فوری منابع ریالی دولت که خود بزرگ‌ترین دارنده‌ی دلار است. نتیجه، استخراج مستقیم منابع از سفره‌ی طبقات پایین و متوسط و انتقال سود تحریم‌شکنی و رانت ارزی به اقلیتی محدود است؛ فرایندی که شکاف طبقاتی، بی‌ثباتی معیشتی و انفجار خشم اجتماعی را تشدید کرده است. سقوط پول ملی را باید غارت سازمان‌یافته‌ی حکومتی در بستر اقتصاد جنگ‌زده و تحریم‌شده دانست: دست‌کاری عامدانه‌ی نرخ ارز به سود شبکه‌های دلالی وابسته به الیگارش‌ی حاکم، و برای پر کردن جیب دولتی که آزادسازی نئولیبرالی قیمت‌ها را به آموزه‌ی مقدس خود بدل کرده است.

در حالی که کمپیست‌های چپ‌نما با تأکید یک‌جانبه بر نقش تحریم‌ها و هژمونی دلار، تحریم‌های ایالات متحد را یگانه عامل و ریشه‌ی بحران کنونی ایران معرفی می‌کنند و نقش دولت و طبقه‌ی حاکم را در بازتولید این وضعیت نادیده می‌گیرند، کمپیست‌های راست‌گرا که اغلب طرف‌دار امپریالیسم غربی‌اند، منحصرأ جمهوری اسلامی را مسؤل وضع موجود می‌دانند و اثرات مخرب تحریم‌ها را هیچ می‌شمارند.

گر چه هر دو گروه آینه یک‌دیگرند و منافع روشنی برای اتخاذ این مواضع دارند، در واکنش به گروه دوم، یادآوری درهم‌تنیدگی فرایندهای استثمار و غارت محلی و جهانی ضروری است؛ و در پاسخ به گروه اول باید گفت: درست است که تحریم‌ها سهمی جدی در تخریب زندگی مردم دارند — از کمبود داروهای خاص، نبود قطعات صنعتی تا افزایش بی‌کاری و فرسایش روانی — اما این صرفأ متوجه مردم است و نه الیگارش‌ی امینتی — نظامی‌ای که از طریق کنترل شبکه‌های غیررسمی تبادل ارزی و نفتی، ثروت‌های کلان می‌اندوزد.

۵

در خیابان‌ها شعارهای متناقضی شنیده می‌شود: از سرنگونی جمهوری اسلامی تا نوستالژی برای سلطنت؛ و البته هم‌زمان، دانشجویان با سردادن شعارهایی، هم استبداد جمهوری اسلامی و هم خودکامگی سلطنت را نشانه رفته‌اند.

وجود شعارهایی به نفع شاه و بازگشت پهلوی هم نتیجه‌ی تضادهای واقعی است و هم مخدوش‌سازی واقعیت‌ها توسط رسانه‌های راست، قبل از همه تلویزیون ایران اینترنشنال که به پروپاگاندا‌ی صهیونیسم و

سلطنت‌طلبان بدل شده است و گفته می‌شود بودجه سالانه ۲۵۰ میلیون دلاری اش را از افراد و نهادهای نزدیک به دولت عربستان و اسرائیل دریافت می‌کند.

در طول یک دهه گذشته، جغرافیای ایران میدان تضاد دو چشم‌انداز سیاسی - اجتماعی متفاوت به میانجی دو الگوی متفاوت سازماندهی علیه جمهوری اسلامی بوده است: یک‌سو، سازماندهی متعین اجتماعی روی گسل تضادهای طبقاتی، جنسی/جنسیتی و ملی که نمونه‌ی برجسته آن شکل‌گیری شبکه‌های متقاطع مبارزه در جریان خیزش ژینا در ۲۰۲۲ بود و گستره‌ای از زندان اوین تا دیاسپورا را در برمی‌گرفت، با الگویی بی‌سابقه از اتحاد نیروهای اجتماعی متنوع، از زنان گرفته تا اقلیت‌های ملی - اتنیکی کرد و بلوچ، علیه دیکتاتوری و با ابعادی فمینیستی و ضد استعماری.

از سوی دیگر، نوعی بسیج پوپولیستی تحت عنوان «انقلاب ملی» برای تشکیل توده‌ای همگن از افراد متمیزه از طریق آتن‌های ماهواره وجود داشته است. این پروژه، تحت حمایت اسرائیل و عربستان، تلاشی است برای شکل‌دهی به بدنی که «سر» آن، یعنی فرزند شاه مخلوع، بعدتر از بیرون و با مداخله‌ی نظامی وارد و بر آن الحاق شود. سلطنت‌طلبان با اتکا به رسانه‌های عظیم، طی یک دهه‌ی گذشته افکار عمومی را به سوی نوعی ناسیونالیسم افراطی و نژادپرستانه سوق داده‌اند؛ و خود به یکی از عوامل اصلی تعمیق شکاف‌های ملی - اتنیکی و واگرایی تخیل سیاسی خلق‌ها در ایران بدل شده‌اند.

رشد این جریان در سال‌های اخیر نه نشانه‌ی عقب‌ماندگی مردم، بلکه نتیجه‌ی فقدان سازمان‌یابی گسترده‌ی چپ و ضعف رسانه‌ای در ایجاد گفتار ضد‌هژمونیک بدیل بوده است، فقدان و ضعفی که بعضاً محصول سرکوب و خفقان بوده و به رشد این پوپولیسم ارتجاعی فضا داده است. در نبود یک روایت قدرت‌مند از سوی نیروهای چپ، دموکراتیک و غیرناسیونالیست، حتی شعارهای و آرمان‌های همگانی هم‌چون آزادی، عدالت یا حقوق زنان، می‌توانند به راحتی توسط سلطنت‌طلبان مصادره شوند و در پوسته‌ای ظاهراً مترقی که هسته‌ای استبدادی را پنهان کرده (حتی با بسته‌بندی در قالب واژگانی سوسیالیستی) به مردم فروخته شوند. این دقیقاً همان جایی است که راست‌زمین اقتصاد سیاسی را هم می‌بلعد.

هم‌زمان با تشدید تنش با جمهوری اسلامی، تنش‌ها میان این دو چشم‌انداز و الگو نیز تشدید شده و امروز شکاف میان آن‌ها به روشنی در توزیع جغرافیایی شعارهای اعتراضی قابل مشاهده است.

از آن جایی که پروژه‌ی «بازگشت پهلوی» معرف چشم‌اندازی پدرسالارانه، مبتنی بر اتنو- ناسیونالیسم فارس و شدیداً راست‌گرایانه است، در جاهایی که شبکه‌ی سازمان‌یابی کارگری و فمینیستی روی زمین رشد کرده، در دانشگاه‌ها و در مناطق کرد، عرب، بلوچ، ترکمن، عرب و ترک، شعارهای به نفع سلطنت تا حد زیادی غایب‌اند و اغلب با واکنش منفی مواجه می‌شوند. این وضعیت متناقض سبب شده که خیزش اخیر با بایکوت و سوءبرداشت‌های مختلف مواجه شود.

۶

سپهر سیاسی ایران در برهه‌ای سرنوشت‌ساز ایستاده است. جمهوری اسلامی در یکی از ضعیف‌ترین موقعیت‌های تاریخی خود به سر می‌برد، هم به لحاظ خیزش‌های پیاپی داخلی و هم در سطح بین‌المللی، بالاخص پس از اکتبر و تضعیف به اصطلاح «محور مقاومت». آینده‌ی این خیزش هنوز مبهم است، اما شدت نارضایتی‌ها به گونه‌ای است که هر لحظه می‌تواند موج تازه‌ای از اعتراض‌ها شکل بگیرد. حتی اگر امروز اعتراض‌ها سرکوب شوند، دوباره بازخواهد گشت. در این وضعیت هر شکلی از مداخله‌ی نظامی و امپریالیستی مبارزات جاری را تضعیف می‌کند، و دست‌های جمهوری اسلامی را برای سرکوب بیش‌تر باز می‌کند.

در یک دهه‌ی گذشته، جامعه‌ی ایران در حال بازآفرینی کنش جمعی سیاسی از پایین بوده است: از بلوچستان و کردستان در قیام ژینا تا شهرهای کوچک در لرستان و اصفهان در موج اعتراضی کنونی، از اعتصاب‌های سراسری معلمان و کارگران تا تظاهرات‌های پرستاران و بازنشسته‌ها، کنش‌گری سیاسی، در غیاب هرگونه نمایندگی رسمی در بالا، به سطح خیابان، به کمیته‌ی اعتصاب‌ها و شبکه‌های محلی و غیررسمی منتقل شده است. این کنش‌گری‌ها و پیوندها اگرچه با خشونت تمام سرکوب می‌شوند، اما در بطن جامعه زنده‌اند و ظرفیت بازگشت‌شان برای شکل بخشیدن به یک قدرت سیاسی هر لحظه وجود دارد. اما آن‌چه تداوم و جهت‌گیری آن‌ها را تعیین خواهد کرد، نه صرفاً میزان خشم انباشته در آن‌ها، بلکه امکان ساختن یک افق سیاسی مستقل و بدیل است.

با این حال، این چشم‌انداز در معرض دو تهدید موازی قرار دارد: از یک‌سو، خطر مصادره یا به به حاشیه‌راندن توسط نیروهای راست‌گرای خارج‌نشین؛ استفاده ابزاری از رنج مردم برای توجیه تحریم، جنگ یا مداخله‌ی نظامی. از سوی دیگر، بخش‌هایی از طبقه حاکم (چه از جناح‌های نظامی- امنیتی چه از طیف‌های اصلاح‌طلب) در پس پرده در پی عرضه‌ی خود هم‌چون گزینه‌ای «عقلانی‌تر»، «کم‌هزینه‌تر»، «قابل

اعتمادتر» به غرب است: یک بدیل درون‌زاد از دل جمهوری اسلامی نه برای گسست از نظام سلطه حاکم بلکه برای بازآرایی آن در سیمایی دیگر (کاری مشابه آن چه ترامپ در ونزوئلا دنبال می‌کرد: واداشتن بخشی از حاکمیت به تمکین، بی‌آن که تغییری بنیادین در ساختار قدرت ایجاد شود). نوعی محاسبه‌ی سرد برای مدیریت بحران، مهار خشم اجتماعی، تعدیل تنش‌ها با قدرت‌های جهانی و نهایتاً تضمین تداوم نظمی که در آن خلق‌ها از تعیین سرنوشت خود محروم‌اند.

در تقابل با این دو جریان احیای یک سیاست رهایی‌بخش انترناسیونالیستی بیش از پیش ضرورتی تاریخی دارد. این افق سیاسی نه صرفاً یک «راه سوم» انتزاعی بلکه تلاشی برای قرار دادن مبارزات مردم در مرکز تحلیل و کنش است: جای‌گزینی سازمان‌یابی از پایین به‌جای سناریونویسی از بالا توسط رهبران خودخوانده و به‌جای اپوزیسیون‌سازی از خارج. انترناسیونالیسم امروز، یعنی درک توأمان حق تعیین سرنوشت مردمان و الزام به مبارزه با همه‌ی شکل‌های سلطه، چه از درون و چه از بیرون. چنین بلوکی، اگر بخواهد از کلی‌گویی عبور کند، باید بر تجربیات زیسته، همبستگی‌های ملموس و ساختن ظرفیت‌های مستقل تکیه کند.

این مستلزم مشارکت فعال نیروهای چپ، فمینیست، ضداستعماری و دموکراتیک برای یک سازماندهی فراگیر طبقاتی درون موج اعتراض‌ها، برای بازپس گرفتن زندگی و برای ایجاد افق‌های بدیل از بازتولید اجتماعی است. در عین حال، این سازماندهی ناگزیر از موقعیت‌یابی خود در امتداد افق رهایی‌بخش مبارزات پیشین و به‌طور خاص جنبش «ژن، ژیان، نازادی» است. جنبشی که جغرافیای ایران را در سال ۲۰۲۲ درنوردید، هم‌چنان واجد انرژی بالقوه رهایی‌بخش برای خنثی‌سازی توأمان گفتار جمهوری اسلامی، سلطنت‌طلب‌ها و سپاهی‌ها یا اصلاح‌طلبان سابق است که اکنون رؤیای گذار کنترل‌شده از جمهوری اسلامی و ادغام در چرخه‌های انباشت آمریکا و اسرائیل در منطقه را دارند.

امروز به‌ویژه وهله‌ای حساس و تعیین‌کننده برای دیاسپورای ایرانی است؛ لحظه‌ای که می‌تواند در بازتعریف سیاست رهایی‌بخش نقشی ایفا کند یا، برعکس، با بازتولید دوگانه‌ی فرسوده‌ی «استبداد داخلی» در برابر «مداخله‌ی خارجی»، به تداوم انسداد سیاسی کمک کند. در چنین زمینه‌ای، ضرورت دارد که نیروهای کنشگر در دیاسپورا در مسیر شکل‌دادن به یک بلوک سیاسی انترناسیونالیستی واقعی گام بردارند؛ بلوکی که هم‌زمان با استبداد داخلی و سلطه‌ی امپریالیستی مرزبندی روشنی کند. این رویکرد، دفاع از مقاومت ضدامپریالیستی را با موضع‌گیری صریح علیه جمهوری اسلامی پیوند می‌زند و از هرگونه توجیه سرکوب به‌نام مبارزه با دشمن خارجی پرهیز می‌کند.

* روزا یک کلکتیو مستقل، چپ و فمینیستی مستقر در پاریس است. روزا پس از زن‌کشی ژینا (مهسا) امینی، و هم‌زمان با آغاز خیزش «ژن، ژیان، نازادی» در سپتامبر ۲۰۲۲/مهر ۱۴۰۱ متولد شد. این کلکتیو متشکل از فعالان سیاسی از ملیت‌های گوناگون و جغرافیای سیاسی ایران است: کورد، هزاره، فارس و... این کلکتیو نه فقط در نسبت با جنبش‌های اجتماعی در ایران و منطقه خاورمیانه، بلکه هم‌چنین در مبارزات محلی در پاریس، هم‌گام با جنبش‌های انترناسیونالیستی، از جمله در حمایت از فلسطین، فعالیت می‌کند. نام «روزا» ملهم از دلالت‌های چندکلمه نزدیک به آن در چند زبان مختلف است: به اسپانیایی، روزا یعنی «قرمز»؛ در کُردی، روزا به معنای «روشنایی» و «روز» است؛ در مازندرانی، روجا به معنای «ستاره صبح» یا «ناهید» است که شب هنگام درخشان‌ترین جرم آسمانی محسوب می‌شود. این نوشته‌ی چندزبانه از جایگاه دیاسپورا و بیش از همه خطاب به هم‌زمان و هم‌رنجان جهانی، دیگر فعالان انترناسیونالیست و مردمان در بیرون از ایران نوشته شده، هرچند بخش‌هایی از آن نیز می‌تواند گفت‌وگویی با فعالان داخل کشور باشد.